

مجمع دیوانگان



ای کاش خود خواهان و خون خواران
عصر طلائی در اینجا بودند و از مشاهده
این دارالمجانین عبرت میگرفتند زیرا آلات
و ادوات جنگی و مجسمه و اوراق سیاه جنایت
کار و اعمال سیاسیون عصر طلائی که ملیونها
نفوس بی گناه را شهید اغراض شخصی
نموده اند در اینجا بمعرض نمایش گذارده
شده است نقل (از صفحه ۴۵)

تصنیف و تألیف
صنعتی زاده

محل فروش این کتاب: کتابخانه و معازنه علمیه مظفریه
واقع در خیابان ناصریه طهران

کتاب مجمع دیوانگان

« خلق مجنون اند و مجنون عاقل است »
مولوی

— تالیف —
صنعتی زاده کرمانی

ناشر

کتابخانه مظفریه واقع در خیابان ناصریه طهران

شرکت مطبعه ناعت



بنام خداوند بخشاینده مهربان

در دارالمجانین

در یکی از زوزه‌های اواخر حوت روزنامه فروشی گذرش بخیا بان دارالمجانین افتاده فریاد میزد روزنامه تقویم سال نو . فریاد روزنامه فروش بمحوطه دارالمجانین رسیده دیوانه را بصرافت خریداری تقویم سال نو انداخت سپس چند نفر از دیوانگان را باخود همراه و مساعد نموده نزدیک دیوار آمده یکی قلاب زده دیگری ببالای دیوار رفت بارامی روزنامه فروش را صدا زد و گفت یکعدد تقویم سال نو باروزنامه های امروز بازای دوکله مس میخرم روزنامه فروش چون این معامله را مقرون بصرفه بدید روزنامه ها و تقویم را بریسمانی که از بالا بیائین انداخته بودند بست و برفت و دیوانه کان آتزا بالا کشیده و در گوشه پنهان نمودند

این کار بطریقی انجام گرفت که بر احدی از مستحفظین آشکار نکشت و چون شب در آمد مستحفظین دیوانگن را باطاقهای خودشان جای دادند روزنامهها و تقویم بدست دیوانه که قدی رسا و شانهائی کشاده و بازو انی قوی داشت و اثار ذکاوت و هوشیاری از ناصیه اش ظاهر و میانش دیوانگان معروف به پهلوان شده و بواسطه لجاجت و اصراری که در هر امری داشت بر سایرین مقدم بود افتاد پس از مطالعه روزنامه بایک تبسم یاس آمیزی تقویم سال نو را گشوده و در صفحه سه تقویم اول حمل را روز جمعه ۱۵ شعبان نوشته دید قدری فکر نموده و گفت آری بازده روز دیگر عید نوروز است اولین سال نو تا چه اندازه سعادت مند هستند آن کسانی که برخلاف ما آزاد اند انسان تا مریض نشود نعمت سلامتی را نمیدانند و تا فقیر نشوند نعمت غناد و تمول را حس نمی کنند آری تا محبوس

نگردد بلدت آزادي واستنشاق هوای آزاد بي نميرد
 کساني که آزاد هستند کجا فکر محبس و شدائد آترا
 دارند من و اين عده بي چاره در اين چهار ديوار
 محبوس گشته بجز دورغهاي بي سروتهی که مستحفظين
 بها ميگویند چیزی نمي شنويم چه نیکو بود که
 ما را آزاد نموده و بحال خود ميگذارند و يا لا اقل
 اولين روز سال اين عده بدبخت را آزاد نموده
 لمحہ آزادانه بمنظر شگفت انگيز طبيعت توجه
 ميکردیم نه نه اين کار را نمیکند بجز حنده و استهزاء
 جواني نمیدهند اي کاش اين تقويم سال نو بدستم
 نيافتاده بود و اي کاش سواد نداشتم زيرا مدتي بود
 که بکلی ايام و روز و ماه عا را فراموش نموده
 بودم ولی باد آمدن عيد نوروز مرا بي طاقت کرده
 سپس ساکت شده و تدسم مختصري در چهره اش
 ظاهر کشته و چند نفر از ديوانگان را بنزد يك خود
 خواند ديوانه ها چون بنزد يكش آمدند گفتم آيا

میدانید که ۱۵ روز دیگر عید میرسد دیوانه‌ها گفتند مقصودت چیست گفت مقصودم این است که ما میتوانیم در روز عید مثل سایرین آزاد باشیم دیوانه‌ها گفتند چطور مگر ممکن است گفت آری ممکن است اما يك شرط دارد و آن این است که همه موقتاً عاقل شویم دیوانه‌ها گفتند این کار مشکلی نیست پیر گفت در این صورت شب عید عده مستحفظین کم می‌شود و چند نفری هم اگر باشند آنها را می‌توانیم در این اطاق‌های خودمان محبوس نموده آزادانه فرار کنیم همه بر این رای تحسین نمودند و مقدمات عاقل شدن را شروع نمودند

...

شب بود باد و طوفان شروع شده تمام ساکین شهر بگوشه خزیده بودند در معابر لسی عبور نمی‌کرد حتی سگ‌ها هم که بایستی عو عو نموده بمحافظت منازل صاحبان خود مشغول شوند متواری بودند گاهی هوا

آرام گشته ولی صدای هولناك رعد زمین و آسمان
را میلرزانید گاه ۵هی که برقی از سمت یسار میجهید
عمارات شهر و درختان خشکیده عربانی که بر
حرکت بودند دیده میشد

در همین موقع دیوانکان بر حسب نقشه که
کشیده بودند در خیال فرار افتاده و قبلا یکی از
آنها بر حسب دستور پیر خود را مدهوش نموده
و مرده خود را طاهر ساخته بود غفلتا فریاد
دیوانکان بلند شده که آه یگنفر سکنه کرده و چند
نفر مستحفظ برای تجسس باطاقهای دیوانکان ریخینند
فورا دیوانکاب اطراف آنها را گرفته و باریسمان
هائیکه قبلا تهیه شده بود یاها و بازوهای مستحفظین
را محکم بسته و در اطاقهای خود محبوس نمودند و
بعد آزادانه از در بزرگ دارالمجانین بدوین
آنکه بکسی دوچاد شوند جفتك زنان و عربده
کنان خارج شدند

هوا هم صاف شد از آن باد و طوفان اثری
باقی نماند ابرهای متراکم شده معدوم شدند ماه
سراز افق درآورده در پرتو روشنائی ماه دیوانگان
لخت و عوریهایی غریبی برپا نموده یکی رفیق خود
را باز گرفته و آن اکدا انداخته یکی کریه میکرد
دیگری میخندید و بلا اراده از شهر خارج شده و طی
طریق مینمودند

﴿ در کنار چشمه آب ﴾

در نیم فرسنگی شهر چشمه آبی صاف و کواری
میکذشت بر اطراف آن چند درخت چنار و درختان
بید و توت سایه انداخته بود تقریباً این محل
بمسافری و استراحت چهار پایانی که از آنست
عبور میکردند تخصیص یافته بود در حوالی این
نهر بجز کلبه درویشی منحنی که پشت پابند نیازده
و روز و شب بعبادت مشغول بود و بمختصر قوت
لایوتی که از مسافرین باو میرسید زندگانی میکرد

ابادی دیگر وجود نداشت

در این هنگام شب درویش را حاجت باب رسید
 پس صبوی خود را برداشته بنزدیک چشمه آمد
 غفلتاً بخود لرزید. عده لخت و عور در
 حالتیکه از هریک حرکاتی عجیب و غریب و صدا
 های مهیب استماع میکردید در اطراف خود مشاهده
 نمود^۱ بی^۲ چاره راه فراری بجز رفتن ببالای درخت
 ندیده و بدرخت بالارفته و از وحشت میلرزید
 دیوانگان^۳ در اطراف چشمه^۴ حلقه زده
 و بحركات خود ادامه داده و حقیقتاً اگر هوشیاری
 هم آنجا بود از وضع و حرکات آنان دیوانه شده
 و از خنده روده بر میکردید

در میان این عده پیری زنده دل ساکت و صامت
 بکوشه نشسته و سخنی نمی گفت و از اوقاتیکه
 او را بدار المجانین آورده بودند ابداً کلمه
 برزبان جاری نساخته و سکوت را نمی شکست و

بهین جهت همه او را پیر لال می‌گفتند و در این
شب منظر قشنگ و داربائی دامنه کوه و مرغزار
سبز و خرمی که در جلوانها واقع بود او را بیاد آزا دی
انداخته و خیالات و افکار فراموش شده اش سر
بلند نموده و لمحہ بلمحہ صبر و شکیبائی در مقابل
تصمیمی که گرفته بود (ابدًا سخنی نکوید)

دقلب میگردید و بالاخره برای آنکه دفعه دیگر نکفتنی
هارا بگوید روی را پهلوان نموده و گفت ای رفیق
مگر نه آنکه قبل از فرار از دارالمجانین با هم عهد
بستیم که در این ازادی اگر موقتاً هم باشد
ترك دیوانگی را نموده و عاقل شویم این رفقا چه
میکنند از داد و بیداد و این حرکات چه تمتعی
حاصل میشود پهلوان که منتظر نبود پیر لال سخنی
بگوید از این گفتار عاقلانه پیر لال خوشحال گشته
و برای اجرای میل پیر کریبان دو نفر از دیوانگانی
را که زیاد آشوب مینمودند گرفته و فریاد زد

چه می‌کنید اینجا دارالمجانین نیست اوقات ما
شریف است نباید بی جهت وقت را ضایع کرد
دیوانگان چون لجاجت و استقامت او را می
دانستند همه ساکت شده و سرها را بزر انداخته
و خواموش شدند

سخنان پیر دانشمند

در اینجا پرسکوت را شکسته و گفت نابحال
شما تصور مینمودید که من اصلال هستم
اما چنین نیست چون مستمع را برای
شنیدن سخنان خود در این محیط ندیدم از سخن
کفتن دم فرو بسته و در دارالمجانین گوشه‌انزوائی
را اختیار کردم اکنون که خود را در محیط
آزادی مشاهده مینمایم که اطرافم را اصحاب ذوق
وصفا فرا گرفته‌اند برای آنکه برفع کدورت خاطر
شما پیر دازم شمه از هزاریک آنچه دانسته و آگاهم
بر شما بیان نموده و امیدوارم از این آزادی موقتی

که حاصل نموده ایم نتیجه گرفته شود و نیز این مطلب پوشیده نماند که اگر بخواهیم این عید را بخوشی و خرمی سرکنیم باید وسیله بدست بیاوریم که از خیالات کوناگون و افکار مشوشی که ما را احاطه نموده صرف نظر نموده و بتصورات ذیکری بپردازیم اما حس میکنم که در میان مایک غم و الم و کرفتگی خاطری بجهت آنکه بدیوانکی معروف کشته و در گوشه محبوس کشته ایم حکم فرما است تنها ما گرفتار این بدبختی نیستیم بلکه تمام این جامعه دچار بحران و سرکجی غربی هستند واضح تر بگویم همه جا دارالمجانین است این جامعه و این محیط که بخیال ما سایرین در آن زندگانی مینمایند يك محبس تنك و تاریکی است که فضای آن ظلمتگده بدرجات بسیار از محبس دلکشی ما یا رارالمجانین تنك ترو تائر آور تر است و عقول بشری در این ظلمتگده محبوس و مقید است و بقیود و حدودی پای بست است که میتوان گفت در روی زمین کون

يك شخص آزاد و يك تن شاد و جود ندارد بی چاره انسان در حالتیکه دست و پا باز و زیانش آزاد است عقلش در این محبس بحالت سگته و فلج افتاده اغلب قوای عقلانی خود را بواسطه اهمال و اعمال سوء ملی کار و یا ببدکاری مشغول داشته و اگر نادرا فردی احساس این احتباس را نموده و برای آزادی خود کوشش کند حکم خس دریا را دارد ناچار هر جا امواج محیط و طوفان اقیانوس جامعه برود آنهم همراه ایشان است عجباً انسان با وجود چنین حبس سختی احساس زحمت نمی کند و درنگر رهایی خویش نیست اگر این غرضهای شخصی و این نظریات پست را باهم کنار گذارده و متفقا در مرحله علم و ادب و گرفتن نتایجی که مقرون بصرفه عموم باشد قیام مینمودند هرآینه این محبس تنگ و تاریک و این بیغوله مهیب مبدل به بهشت برین می گشت آری ای دوستان وای همقدمان تنها ما باین

بلیه و این شدائد گرفتار نیستم بلکه از شاه و کدا
 وغنی و فقیر در دریای غم و اندوه غوطه ورنند اما
 روزگار همیشه بريك منوال نبوده و نیست گاه گاهی
 نزع بشريك جست و خیزهائی که موجب تغییرات
 عمده در وضع زندگانی توده عمومی می شود مینماید
 که فرسخها عالم را باتیه روشن و امید بخشی
 نزدیک می کند اینک فردا روز عید است و در
 اینجا وسایل تفریح و تفرج و اغذیه که معمول
 ایجاد است وجود ندارد من بوسایل معلومات و تجربیاتی
 که در علم مقناطیس و مایاتیزم دارم در خیالات و تصورات
 شما تصرفاتی نموده و روح حاضران را بیک
 فضای آزادی که حقیقت آزادی و سعادت نوع بشر
 در آنجا سایه انداخته صعود میدهم آیا بر این
 مسافرت که من نام آنرا مسافرت روح روان می
 گذارم موافق هستید تمام حاضران گفتند
 بلی بلی

پیر مجددا مداومت بستن خود داده گفت
 اما قبل از این تصمیم ناکزیرم که مقدمه برای این
 مسافرت بیان کنم زیرا عجایب و غرائبی که
 بخاطر شما در فضای فوق الذکر میگذرد همه در امروز
 اغراق آمیز و قابل انکار بنظر میاید يك نظری
 بقرن حجری و زندگانی نوع بشر نموده وضعیت
 بدبختی و ایام وحشیگری و وحشت آن روزگار را
 بخاطر بیاورید فرض کنید در امروز شما هم
 در جزو عائله بشری زیست مینمودید همان عوالم
 و همان عواطف را هم داشتید معلومات شما محدود
 بود در این صورت اگر کسی بشما میگفت قرنی پیش
 خواهد آمد که از قرن موسوم بقرن طلائی خواهد
 بود بکلی دنیا و این زندگانی فرق میکند نوع
 بشر موفق می شود در هواطیران نموده و با در اعماق
 دریا سیر میکند شما چه تصور می نمودید
 آیا غیر از آنکه اظهار کنند رادیوانه می پنداشتند

زیاد دور نرویم کالیه (Galileh) همان دانشمند
ایة الیائی که در چهارصد سال قبل گردش کمره
زمین را بدور آفتاب اظهار نموده آنکه بواسطه
قصور عقل و ادراک نوع بشر اورا متهم بدیوانکی
و تلفیر نموده و در حبس انداختند و آخرین دفعه اورا
از حبس بیرون آورده و بیاداش دانشمندی بدارش
آویخته سوختند و نیز کریستف کلمپ همان قائد بزرگ
دانشین که نصف دنیا را که مستور از انظار بشر
بود منکشف نموده و رایگان بدست عزیزان
بلاجهت دنیا سپرد محبوس و مقید گردید

مختصری بر مقدمات آنچه میخوایم بگویم مطلع شدید

دو هزار سال بعد

ایناک قواء و حواس خود را مستعد کرده و
افکار توهم آمیز مشوش خو بردا و داع کنید تا من
خرق زمان و مکان کرده در آن واحد تمدن و

ترقیات دو هزار سال بعد را مشهود شما نموده و پایه
پست تمدن پوچ و علوم ناقصه و صنایع انسان کش
دوره طلائی را بالنسبه باین دوره بر شما هویدا سازم
من بعملیات خود شروع میکنم

برادران اینك شما در شرف حرکت بوده
و بایستگاه شمندفر سریع السیری دارید سوار میشوید
که دو هزار سال راه را بیک چشم بهم زدند
طی مینماید

شرایط این سفر . ترك افکار کنونی . خلع
عادات و تقلید

اثاثیه این سفر . تصفیه طبیعت تزکیه قواء
تقویت احساس ترویج روح

قیمت بلیط این شمندفر . خیر خواهی نوع بشر
مخاطرات سفر . سوء ظن . اخلاق ناستوده .
کهنه پرستی طمع و حرص غرور و مستی افتخار
بحسب ونسب غرور علمی نروت پرستی

آگاه باشید اگریدگی از این صفات رذیله متصف
بوده و باخود در این مسافرت داشته باشید
بیدترین طریقی روح شما مجسمه عذاب و جهنم
خواهد شد

الحال هر کس در خود چنین قوه و قدرتی
که باین مسافرت اقدام کند دارد دست خود را
بلند کند عده دستهای خود را بلند نموده و پیر با
چشمهای جذاب خود که کوئی آتش از آنها
میرنخت گفت چشمهای خود را بهم گذارید در
این مسافرت آنچه سیاحت و تفرج و مجالست
مینمائید از دوهزار سال آتیه میباشد و هر یک
بنوبه بر حسب تعلیمات من باید آنچه مشاهده می
کنید بیان نمائید چشمهای مسافری
بسته شده و هر یک بر حسب تعلیمات پیر سه نفس
باند کشیده و بخواب رفتند

پیر روی خود را بجوانی که معروف بهمان

نمره ۱۵۲ دار المجانیف شده بود نموده وگفت بروید
 بمرکز کل عالم و آنچه دیدنی و تماشائی است بیان
 کنید. جوان تبسمی نموده گفت من بهر طرف که
 نظر میکنم مرکز است بکدام مرکز توجه کنم پیر
 گفت الساعه در کجاستی جوان گفت من در مقابل
 شهری هستم که نظیر این شهر حتی در قصص و روایات
 هم نخوانده و در تصورم خطور نکرده پیر سؤال
 نمود از کسی اسم این شهر را سؤال کنید ۱۵۲
 گفت سخنان مرا آنها نفهمیده او منهم چیزی
 نمی فهم پیر گفت عجباً تو در دوره افتابی داخل
 شده ای و هنوز اظهار ضعف و کندی مینمائی باید
 آنچه میگویند بفهمی و فوراً بگوئی جوان گفت
 متدرجاً بلغت اینها آشنا شده ام اما معتاد باین
 نوع سخن گفتن ندیده ام و لغات ساکنین این
 دوره بسیار تغییر کرده و باندازه سهولت و سرعت در
 صحبت داشتن و نوشتن داده اند که چنانچه ما

یکساعت حرف بزنیم اینها در چند دقیقه آن مطالب را بیکدیگر میفهمانند خلاصه این ماموره نام مخصوصی ندارد فقط تمام ایالات و ممالك دنیا از روی نمره تعیین می‌شوند این شهر از بلور و چینی بقسمی ساخته شده است که مستحفظین امنیت عمومی از بالای شهر تمام حرکات ساکنین را مشاهده مینمایند و بهمین واسطه جنایتی واقع نشده و عموم در آسایش‌اند. اکنون من رسیدم بمیدانی که در وسط شهر واقع میباشد در اینجا اخلاق و روحیات ساکنین این شهر آشکار است لباس زن و مرد یکی است و امتیاز مصنوعی و ساختگی از میان جنس بشر رخت بر بسته کلاه اصلا وجود ندارد فقط موهای سرها بوضع طبیعی تربیت یافته که کار کلاه را میکند. لباسها عموما کشاد و بدون استراست زیرا لباس تنگ مخالف حفظ الصحه میباشد و اصلا جامه های عموم بدون

آنکه دست خیاط بانها بخورد دوخته از کارخانجات
بیرون میاید قد و قامت مردمان این شهر با مردمان
دوره ما فرقی ندارد لکن عموما وجیه و شمایل آنها
نقصی و حسن آنها کسری ندارد در این شهر يك
نفر نابینا يك فالج يك کر یا ناقص الاعضاء دیده
نمی شود چهره ها همه کشاده و خوشی و مسرت و
انبساط خاطر از چهره همگی ظاهر و آشکار
است

غصه و اندوه در این شهر و در بین این توده
عظیم نیست و علت العلل غم و غصه که طمع و آز و
حسد است در اینجا معدوم گشته است چرا که
ساکنین شهری که همه فعال و کارکن و معتاد
بورزش اجباری بوده و يك اداره مختصر عمومی ضامن
و متکفل تمام ضروریات زندگانی عموم باشد بدیهی
است که بچنین سعادت نایل خواهند شد کار هر
شخصی معین بدون آنکه محرکی داشته باشد کار

خود را به بهترین اسلوب و سلیقه انجام میدهد
 همه مخدوم اند . کار های پست بوسیله آلات و
 ادواتیست که بقوة حرارت آفتاب و تموج هوا
 میگردد فقط دست انسانی در این دستگاه متعدده
 وسیع فرمانفرما است راستی جنس بشر در امروز
 عموماً بر کرسی سعادت و فرمانفرمائی نزول اجلال
 نموده و هیچ فدی از افراد سمت محکومیت وزیر
 دستی نداده و مواد و قوای طبیعی محکوم و مسخر
 انسان واقم گشته و امروز است که عموم افراد
 بشر بر عرش ربوبیت خود نشسته کوس لمن الملکی را
 میکوبد



حرارت آفتاب را تسخیر و
 در مخازن ذخیره نموده است
 جزر و مد دریا ها را
 رایگان از دست نداده بوسیله

آن چرخهای عظیم الجثه را بحرکت در آورده است

جزء لايتجزاء را مكشف نموده پایه جرتقيل
را مرتفع ساخته است

اشجار را باشكال طبيعى تربيت کرده بستان
خویش را كتاب هندسه ساخته است

نباتات را بقالبی پرورش داده که موافقولي
باقی نمانده و سرآپا ماده تغذيه شده اند

بكوفتن و بيختن و پختن و جائی رفتن احتیاجی
نمانده است

رياحين و كلها بقسمي نشو و نما يافته که هر
کدام در گلستان خود ماهی درخشنده و خورشیدی
تابنده شده اند

مساوات موااسات مواخات يکانکی يک رنگی راستی
درستی سرمایه سعادت عمومي ساکنين اين شهر است
منازل همه بلورين بريك وضع ساخته و پرداخته
شده فقط فقط در نمره از يکديگر ممتاز اند

تغذيه اهالي فقط به جوهریات می باشد و

بالمه فضول و عرق و کثافات وجود ندارد خوردن
گوشت غیر طبیعی و بسی مکروه است

منازل و خیابانهای وسیع و پهناور بوسیله
تلمبه هائیکه متصل بمخازنی که پر از هوای
متراکم است در اندک ساعتی صاف و پاک میشود
در موقع لزوم بمشین های عظیم الجثه باران
که در ساحل اقیانوس های پهناور نصب شده حکم
بنزول باران شده کشت و زراعت و گلستان و
بوستان را آبیاری میکند

عنان اختیار فصول در دست و اقتدار
انسان است هر موقع موسمی را بخواهد باندک لمحّه
هوا و فضا را تغییر میدهد چنانکه هوا کرم است
در بجهت مقابل مجاری هوای متصل بقطب شمال یا جنوب
باز نموده و باعتدال هوا موفق میگردد

چنانچه هوا سرد است روزنیه مقابل مجاری خط
استواء باز مینماید از همه بالاتر و ارزان تر بقوه

حرارت آفتاب اطاق خود را میگرداند
 تمام چرنده و برنده و خرنده و درنده در این دوره
 شاد و هر کدام در حدود معینه خود زیست مینمایند
 اداره صحت و سلامتی ضامن سبصد سال عمر
 است قواء و مواد طبیعی موافق قانون طبیعی مستخرو
 و منقاد افراد انسان گشته عمر طولانی و طول جوانی
 و سرسبزی زندگانی امر عجیب و نادر نیست
 مادة الحیوة یا جزء لا یتجزا که مادة المواد است
 منکشف و پرده استتار از چهره برداشته و با
 بدایره استخدام انسانی گذارده است علت فاعلی
 حیاة و مهمات کشف و تا اندازه توانسته اند مواد
 خیاتیة را قوی و سلولها را از فساد نگاهداری
 کنند

هر چه بخواهم از حسن اخلاق و آداب معاشرت
 ساکنین این شهر بیان کنم زبانم قاصر است
 مثلی است معروف در بین ما که میگوئیم بهشت

آنجا است که آزاری نباشد واقعا در اینجا بجز
 مهر و محبت چیزی خلق نشده ادارات بر طول و
 عرضی که بجز اتلاف مال و جان مخلوق نمری ندارند
 در میان نیست نه کسی باج گذار و نه کسی باج دهنده
 است منتها کسانی که برخلاف قوانین معموله دنیا
 مرتدب خلاف و جنایتی میشوند آنها مالیات
 میدهند چرا که دوائر مختصره دولتی و لشکری
 مخصوص همین اشخاص تشکیل یافته خلاصه کلام
 آنکه کلیه امور ساکنین این شهر برده قیمت
 منقسم شده است و این مؤسسات را دوائر
 عمومی خطاب میکنند

دوائر عمومی

- | | |
|------------|--------------------------------|
| قسمت اول | اداره استخدام آفتاب |
| قسمت دوم | دائرة تغذیه روحانی و جسمانی |
| قسمت سوم | دائرة معلومات عمومی |
| قسمت چهارم | دائرة کواکب و سیارات که بمنزله |

وزارت خارجه	عصر طلائی محسوب میشود
قسمت پنجم	دائره شمیستی و زراعت
قسمت ششم	دائره ارواح
قسمت هفتم	دائره اکادمي
قسمت هشتم	دائره صحیه و تزئید عمر و ورزش
قسمت نهم	دائره حقوق و اخلاق
قسمت دهم	صنایع و فنون مستظرفه

منظرهٔ جبال لبنان

پیر سؤال نمود آیا تمام دنیا باین ده قسمت اداره میشود نمره ۱۵۲ گفت خیر کلیه دوائر عمومی هر شهری بده قسمت منقسم شده است و مرکز دیگری برای این دوائر بجز در هر سال که در کوه لبنان راپورت کلیه عالم خونده میشود وجود ندارد و مسئول هر اداره و هر شهری روز عید نوروز در کنفرانس عمومی عالم حاضر شده کشفیاتی که بتدریج در مدت یکسال شده است بمعرض

افکار عمومی میگذارند

پیر گفت بسیار خوب اینک بیدارشو ۱۵۲
بیدار شده و با وحشت و اضطرابی تمام باطراف
خویش نظر دوخته حالت جنون و اغمائی باز
دست داد پیر فوراً او را حکم بخواب رفتن داد
و سپس نمره ۵۷ را مخاطب ساخته گفت
درجگاه هستی ۵۷ گفت منم از بالهای مصنوعی
گرفته و در مجاری هوا با سایر مسافرین بجدال لبنان
در پرواز هستم پیر گفت بمحل مقصود رسیدی ۵۷
آهی کشیده و گفت بال چپ مرا درست نصب
نکرده بودند نزدیک بود از هوا پرت شوم مامورین
هوائی باصلاح آن پرداخته و پس از ده دقیقه
دیگر خواهم رسید

پس از ده دقیقه سکوت ۵۷ بسخن آمده
و گفت اینک منظره دلربا و قشنگ کوه لبنان
است که چشم مرا خیره و از پیش رفتن عاجزم

کرده است و از حیرت و تعجب قدرت جلو رفتن
ندارم گویا در هوا کبوتری معلق هستم که نه پیش
میروم و نه پس سایر عابرین در اطرافم جمع شده
و مرا تماشا مینمایند



و گمان میکنند که نشاط
عید و انبساط نوروز مرا وادار
نموده که در هوا بجای پرواز
رقص کنم

پیر منقلب شده و گفت خیر تو از آنها کمتر نبوده
و بیشتر باین منظره قشنگ و عجائب و غرائب
این جشن آشنا هستی پیش برو اندیشه نداشته باش
بسیار خوب من جلو میروم گویا ابر شفافی محیط
و هوای اینان و شامات و اطراف آنرا احاطه کرده
است و بیک نظم و ترتیب و اسلوب دسته دسته از
مشرق و مغرب و شمال عالم باین محیط میایند صدائی

بجز جریان هوا استماع نمی شود . ملیونها نفوس در این سرزمین حضور بهم رسانیده توکوئی همه را مهر خواموشی بردهان نهاده اند همه منتظر رسیدن ساعت رسمی و افتتاح جشن هستند بوی عطر شامه را مست نموده و هوای امروز این محیط مرکب از اکسیژن عنبر و عود است

ده سالون بزرگ بزرگ آسمان که هریک چندین طبقه دارد و هر کدام سه فرسخ طول و عرض دارد و در تمام نقاط و کنار آن راه های شمندفر موقتی کشیده شده است ساخته شده . این سالونها مخصوص برای قرائت و کنفرانسهای ده قسمت مهم دوائر عمومی فوق الذکر بنا شده است

واردین فوراً بحرکت مخصوصی بالهای خود را باز نموده و بشکل صندلی تشکیل داده بران جلوس مینمایند منهم بسایرین تاسی نموده

کرفتاری

و در کنار دختری پری چهره زیبا رعنا ملیح
که صدای ملایم لطیفی دارد و سراپا پیراهنی آسمانی
رنك ملمس شده است نشستم

و اِه چه دقیقه خوشی و چه وقت دلنشی او
تبسم میکند امانه او و نه من میتوانیم سخنی بگوئیم
يك شرم و حياء مفرضي سراپای این دختر را
فرا گرفته بهجت و سرور از سیما و چهره اش مترشح
است بگذارید بگذارید من این شعر را در وصف
این فرشته آسمانی بخوانم

آفتابي توو من ذره بیمقدارم

بوسه از کل روی تو تمنادارم

عجب عجب چرا این دختر اینطور عصبانی
شد مامور تنظیم را صدا میکند مامور آمد برلاز ویش
نوشته شده است مامور تنظیمات

دختر اشاره بمن نموده و میگوید این مرد

اجنبی یاد روانه است اولا میگوید تو آفتاب هستی
و من زره بیمقدار آدمیکه عالم راست و میداند
قطر و محیط و قوه حرارت و جاذبه و سایر خصوصیات
آفتاب تاچه اندازه است چطور مرا بافتاب تشبیه
میکند و بچه جهت خودش را که يك هم چنین
تنه بزرگی دارد و مرکب از ذراتی است که کسی
شماره آنها را نمیداند ذره بیمقدار میخواند این
مرد میگوید نوکل هستی من کجا کل هستم من
انسانم و کل نبات حتما این شخص جنون دارد
مامور جنائی از من سؤال میکند که آیا این
سخنان را تو گفتی

من میگویم باکمال ادب يك بیت شعر شیرین
و دلنشین و مناسب حال تقدیم خانم کردم
مامور میگوید شعر کجا شیرین است شعر
چگونه در دل می نشیند چه مناسبتی دارد تقدیم
یعنی چه

من میگویم آقا پس شعراي عالیقدر که نام
آنها تا ابد الدهر مانده است هزار مرتبه عقاید
خود^{تر} را بیشتر و پیچیده تر در این گونه لفافها
پیچیده اند

مامور نظر مخصوصی بمن دوخته میگوید
حقیقت و راست کوئی چه ضرر دارد که انسان این
طور وقت خور را تلف کند این عقیده و سخنان
تو در دو هزار سال قبل معمول بوده و لازم است
که تورا برای معالجه بدار المجانین ببرم اینک روانه شو
واقعا گذارش حالم بس مضحك و خنده آور
است زیرا خسر الدنيا و الآخره در آنجا دیوانه
در اینجا هم دیوانه اینک من بامامور مزبور بطرف
دارالمجانین رهسپار شدیم خدا حافظ

❦ ❦ ❦ آغاز جشن ❦ ❦ ❦

پیر نمره ۳۶ را مخاطب ساخته و گفت کجا
هستی من در جنب شرقی سالون مجلس اکادمی

هستم : چه مشاهده مینمائی ؟

در اینجا دست توانا و صنعتگر و نقاش انسانی
بساط عجیبی گسترده بایک اسلوب نقاشی تمام سطح
اراضی لبنان و شامات را منقش و مصور نموده
کلهارا بقسمی مرتب کرده اند که کوئی کتابی
مصور را کشوده و صفحه از بدایع و فنون ظریفه
نقاشی و اهلالمیاد ارائه میدهند

تمثال مرد بزرگ و دانای شهری را که مخترع
و کاشف طریقه جمع حرارت افتاب است درمیدان
مقابل سالون اداره استخدام افتاب با کلهای
الوان بر روی قسمتی از سطح زمین نقش بندی نموده اند
اینک مخبر عمومی شهر باواز جلی میگوید
(آغاز جشن نوروز [۲۵۹۴۱]) از تاریخ
پیدایش تمدن بشری شروع میشود



سپس موزيك هوائي كه بقاء برقيه كار ميكند
 مترنم شده عموم دفعتاً واحده بهيئت اجتماع
 برخواسته با كوبان دست افشان شروع برقصیدن نموده
 اند. اينك منبهم ميرقصم باوجود آنكه شصت سال
 از عمرم گذشته است هرچه ميخواهم خود داري
 كنم ممكنم نيست چه بگويم چه ميكنم خونم بمجوش
 آمده حقيقتاً جوان شدم خون مسرت دوره آفتابي
 بمنهم تذييق شده وهم رنگ جماعت شده ومعني زندگاني وسورو
 سرور از سرتاپاي من ميريزد همه باهم اين تصنيف را ميخوانيم
 ما ادم هستيم . اشرف مخلوقات هستيم . راستي
 ومحبت روش ما است . علم نگاهبان ما است .
 برادري باهمه نسب ما است . برابري باهمه حسب ما است

اینك رقص تمام شده و درهاي سالونهاى دوائر
عمرى بروى عموم باز است بکدام یکی از دوائر
بروم ! پیر گفت بروید بدائرة اهدمي

زبان فرشتگان

بسیار خوب اینك از تمام اصناف و اشخاص
مختلف در این مجمع بزرگ پذیرائی میشود
دختری امروز راجع بکفتگو و نوشتن کنفرانس
میدهد در وسط این سالن بقوه تلمبه های
عظیم ابشاری بدستور کنفرانسه ساخته شده و از ریزش
آبهائی که بروی آلات موسیقی میریزد الحان و
نغمات دلکشی که موضوع آن این است
(از همه چیز بالاتر عقل است)

«در جلو این معبود بزرگ سجده کنید و با
خضوع و خشوع بایستد»
«معرفت بانکسیکه این موهبت بزرگ را بنوع

بشر عطا فرموده ممکن نیست ممکن نیست) (محال است) و تا ابد الابد در این معما چشم و گوش مابسته است و کسی را قدرت تفکر نیست و نخواهد بود (کنفرانسه پس از خاتمه درود و سرود آغاز سخن گفتن کرده میگوید چون بیخ و بن دودرخت کهن سمنی طمع و حرص بقوه علمیه از دوره ما کشیده شده و میکروبهائیکه از این دو درخت تولید شده از راه تنفس داخل خون انسانی شده مایه فساد اخلاق افرادی و اجتماعی شده بود بکلی از صفحه کیتی زائل گردیده و بواسطه غرس نهال مساوات و مواسات روح مسرت و بهجت در کالبد جامعه ماد میداده و خوشبختانه در همه چیز مسرت داریم چه شده که لهجه ما همان شیوه فرسوده گذشته کان را دارد . خوب است بعد از این گفتگو و لهجه ما با نغمه سرایی هم اهنگ باشد . من در این موضوع زبان ساده عمومی که آنرا موسوم بزبان

فرشته کاتب نموده ام و تمام لغات و جملات آن بانغمه
و آهنگ مخصوصی اداء می شود برای نمونه در معرض
افکار میگذارم

رئیس زنك زده و میگوید مسرت بی اندازه
ما بایع افسردگی و پژمردگی و کاهلی میکردد مگر
تو ما گذشتگان را فراموش کرده اید هر ملتی که
منقرض شد علت العلل انقراضش همان مسرت عمومی
و عیش و عشرت دائمی بوده است . خواهر عزیزم
ما باید وقتی هم داشته باشیم که مسرت نباشد
درست است غم نداریم و همه مسرت داریم لکن
در صورتیکه فکر ما کار ما غور در مسائل علمی که
مینمائیم همه بطور تفریح انجام مییابد چه لزومی
امیختن لهجه بانغمه دارد . حضار تماما موافقت
نمودند ولی از گوشه و کنار زمزمه هائی بلند
گردید که آئینده در اطراف این مسئله باید
غور شود

مجدداً جوانی می‌خواهد کنفرانس بدهد اینک
 بر خواست حقیقتش من از حرف‌های اینها لذتی
 نمی‌برم اما آن آب‌شار نغمه‌سرائی که آن دختر
 ساخته است مرا مجذوب نغمات خویش نموده هرچه
 بادآباد می‌روم کوکس‌کنم پیرگفت خیرخلاف قائده
 و قانون ننمائید. آه گذشت من کار خود را کردم
 به به چه خوب می‌گوید. «عقل را قائد خود قرار
 دهید و هر يك بمنازل خویش رفته و در سعادت
 و خوشبختی نوع بشر کوشش کنید» ای ه و اوایلا
 عجب حماقتی کردم مجلس بهم ریخت مردم بر
 خواستند نمیدانند بروند یا بنشینند یا بایستند.

اما فوراً همه درك نمودند که اجنبی این کار
 را نموده است و انظار متوجه من شده مامور
 انتظام بادکتر عمومی آمده می‌خواهند مرا بدار-
 التشریح برده مغزم را تشریح کنند آلات و
 ادوات عمل یدی و جراحی حاضر شد چقدر

روزگارم مضحك است در آنجا داغ و درفش و اینجا
سیخ و میخ در آنجا ظلم در این جا هم ظلم آنجا
بی چاره اینجا هم بی چاره

عجایب و غرائب دائره فلکیه

یتر نمره ۳۹ را مخاطب ساخته پرسید در کجائی
۲۹ جواب گفت در دائره فلکیه متوقف هستم.
چه مشاهده مینمائی محاذی این سالون
بمسافت سیصد زرع عمارتست مدور که در فضای
هوا ساخته شده است محیط عمارت مزبور شش
هزار زرع و قطر آن دو هزار زرع است عمارت
مزبور متحرك و بمنزله ذیج عمومی است و بهر کجا
که بخواهند حرکت میلند سطح محدب این ذیج
که محاذی امان واقع شده کویا لوله تسکوب است
در این عمارت منازل مختلفی با شکل هندسی ترتیب
یافته که در هر قسمتی از آن یکی از سیارات
را بخوبی مشاهده مینمایند و بهین واسطه بنقشه

برداري از سيارات و کواکب محتاج نشده اند چرا که سطح
کواکب و ستاره کان همیشه براي مشاهده ظاهر است
الساعه عالم و دانشمند هيروئي با ساکنين
زهره بوسيله تلفون بي سيم مشغول مذاکره است
و زمينه سخن در طريق ارسال يك شهر طياري
است که انرا بکره زهره روانه نمايند و هم چنين
شهر کوچکي بنام هديه بزمين درهمين امروز
از کره زهره با تعيين وقت با هم هديه بزمين حرکت
ميکنند و همچنين نيز امروز شهر [هديه زهره] را
وزارت فلديه صعود ميدهد

پير سؤال نمود مقصود از حرکت اين شهر چيست
۳۹ گفت از هزاران سفاين هوايي که سياحين
کره زهره را صعود داده تا بحال يکي بزهره نرسيده
است و معلوم نيست که بچه علت در طول مسافرت
مفقود مي شوند

بعضي حدس ميزند که عمر مسافرين کافي نيست

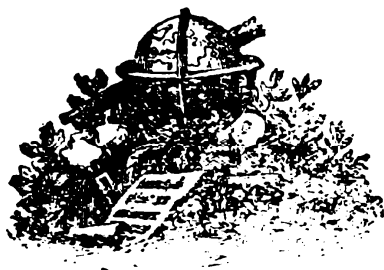
و بعضي عقیده دارند آلات و ماشینهایکه مخصوص ساختن هوای مصنوعی است تکمیل نبوده بنابر این علمای زهره و زمین مبادله خیالات نموده و بالاخره تصمیم گرفته اند که هریک شهری طیار روانه نمایند که وسایل زندگانی و تصفیه هوا و توالد و تناسل در آنجا بخوبی فراهم گردد . این شهر يك ميل طول و يك ميل عرض دارد و دارای دوهزار سکنه از دختران هیجده ساله و پسران تربیت یافته بیست و پنج ساله است که تماماً در همین امروز بیگدیگر زناشوئی مینمایند و در پروگرام جشن امروز قید شده است که پس از اتمام جشن تمام دانشمندان درجه اول بشهر مزبور رفته و در جشن وعروسی مسافری شرکت نموده و بعد وداع کنند

اما شهر نمونه از تمدن و صنایع و سایر آثار کالیه و خیالیه اهالی زمین است که برسم تحفه بجهت اوان همسایه خود یعنی ساکنین زهره

میفرستند و نظر بانکه ساکنین این شهر ازجنس
اناث و ذکورند هر چند هم مدت این سفر طول
بکشد نسل ساکنین این شهر محفوظ و بلکه
رو باز دیاد خواهد بود و کلیه وسایل زندگانی از قبیل
وسائل زراعت و ماشینهای مختلفه و مطابع و مدارس
را موجود دارد

راستی اگر من آزاد بودم و مانعی در کمر نبود
منهم با ساکنین این شهر مسافرت مینمودم و
گفت این خیالات دور و دراز را ترك نموده اگر
اطلاعات دیگری ممکن است برای مایمان کن ۳۹
گفت توجه تمام اعضاء دائره فلکیه در امروز
صرف حرکت دادن این شهر است و پیشنهاداتی

که در امروز اشخاص
مختلف نموده اند در مقابل
این امر عظیم بسیار
کوچک بنظر میاید



پیر سؤال نمود تغذیه ساکنین این شهر را
 بچه وسیله تهیه دیده اند ۳۹ گفت از مواد هیجده
 کانه جوهریاتی ترتیب داده اند که بغایت سبک
 وزن و کمیت آن بسیار کم است و يك حب آن
 که معادل يك خردل باشد خوراك صحیحی است
 که يك روزیکنفر را کافی است و نیز مواد عمده
 که مایه نشوونمای نباتات است همراه دارند و بکار
 زراعت میبرند

واقعا وضعیات غریبی است سادگی از حد
 گذشته دوهزار دختر و پسر عروسی میکند نه مهریه
 و نه جهازي در میان است این تکلفات معمولی ماکه از
 همان نخستین قدمی که زن و شوهر بر میدارند از
 عاقبت اندیشی خارج و بیک مرحله بدبختی دوچار
 می شوند معمول نیست الساعه در جلومن دختری
 برای خود همسر اختیار میکند دختر باقلبی بی آرایش
 و حیاء و عفتی که از چهره اش نمایان است بجوانی

که در مقابلش ایستاده است میگوید من خودم را
 تا وقتی که زنده هستم بتو میسپارم و عقد القلب و
 محبت را مادام الحیات بتو می بندم و این کلمات
 فوراً در جعبه حس الصوت ضبط می شود و نیز پس
 از همین مطالب را تکرار نموده سپس بدقت ثبت
 معاملات رفته عقد زناشویی را، سجل مینمایند
 در این جا دیگر نگاهداری مقیداری باغد پوسیده
 و قباله و غیره مرسوم نیست و دقت ثبت معاملات
 در ضمن کشف فساد کلیه معاملات است
 «پیر سؤال نمود سایر رفقا در کجا هستند مشارالیه
 پاسخ داد از آنها در اینجا اثری نیست کما
 میکنم آنها را بد از المجانین برده اند مجدداً
 پیر گفت الساعه بد از المجانین رفته و از احوال
 ایشان کسب اطلاعاتی نموده و بازگو



دار المجانین عصر آفتابی

پس از دقیقه نمره ۳۹ گفت اینک بدار المجانین رسیدم اینجا بدار المجانین ما فرق زیادی دارد چه هوائی چه فضائی چه جائی اصحاب ذوق احباب کل همه جمع اند عده که از سابق و از مردمان عین عصر اند و در این محل معالجه میشوند بامافز کوی دارند و بهم رفته نمیتوانم اینجا را بدار المجانین بگیریم باید اینجا را بجمع عقلا و فضلا دانست اینها خللی در عقل و ادراکات و وجود ندارد و بلکه علتی که برای اینجنون این اشخاص فرض نموده اند بسیار مختصر است زیرا این مجانین بواسطه آنکه امور را که بر عهد داشته و انجام نداده اند و بواسطه اظهارات بی موقع و غیر لزوم و بنای بست بود و ناوهم برائی معالجه باین محفل فرستاده شده اند



حقیقتاً اگر مردمان کنونی این عصر در
در دنیائی که ما زندگانی مینماییم وجود داشتند بلا
شبهه نام آنرا دار المجانین میگذارند قسمت
عمده از وسایل زندگانی و اخلاق و آداب عصر
طلائی را در اینجا از اعمال و اخلاق و عادات
مجانین جلوه گر ساخته اند ای کاش این خود
خواهان و خوف خواران عصر طلائی در اینجا
بودند و از مشاهده این دار المجانین عبرت می گرفتند
مشاهدات غریبی مینمایم تمام آلات و ادوات جنگی

اعم از عصر حجري و طلائی در موزه دار المجانين
 با مجسمه مخترعين آنها کنارده شده اوراق سياه
 و مجسمه هاي جنایت کار و اعمال سياسيون عصر
 طلائی که مليونها نفوس بي کناه را شهيد اغراض
 شخصی نموده اند در اين جا بمعرض نمايش نهاده اند
 مشاهده اين موزه و ساير اشیاء و یادکارهاي
 عصر طلائی براي ما چندان تعجب آموز نيست
 اما مردان کنوني اين عالم با يك نظر وحشت
 و هراسي باین آلات و ادوات نظر میکنند
 در اينجا سبعين و درنده کي نوع بشر را در عصر
 طلائی افزونتر از عصر حجري جلوه گر ساخته
 اند زیرا بر بالاي موزه عصر طلائی مجسمه مرد را
 ساخته اند که بسيار سياه و چهره محبوب و
 دلنوازي دارد

و طفلي را تربيت و پرورش داده تا بجائی
 که بحد رشد رسیده سپس لوله رولوري را بدهنش

گذارده و اورا هلاك نموده است اين مجسمه نشان
ميرهد كه مردمان عصر طلائي باچهره واز و
كشاده پسران خود را تربيت نموده و چون بحود
رشد ميرسند انها را شهيد هواوهوس خود بنمايند

و هم چنين بر بالاى موزه عهد حجرى مجسمه
دو نفر را گذارده اند كه هريك سنكى بدست گرفته
و ميخواهند بديكري برتاب كنند

موزه هاي مختلف و كتابخانه هاي عظيمي اين
دارالمجانين دارد

تمام معالجاتي كه در اينجا مينمايند بوسيله
اخلاق ستوده و سخنان محبت آميز است همه روزه
دكتر هاي مخصوص ديوانگان را بسالون وسيع
دارالمجانين دعوت نموده و با كمال ملايمت و
نرمي خيالات واهي را از مخيله آنها بيرون
ميكنند

براي آنكه نمونه از وضعيت و علت جنون مجانين

این عصر را ارائه دهم بعلت جنون چند نفر را
بیان میکنم

از جمله دیوانگانی که معالجه می شوند زنی است
که شغلش تدریس بوده در موقع تفریح محصلین مختصری
از ناویخ سلاطین جهانگیر را بمزاح برای محصلین
بیان نموده لذا بهمین جهت متاثر الیه را بدارالمجانین
فرستاده اند

دیگری پیری است که بعلت نامعلومی مقداری
خوراکی ذخیره داشته است و بهمین واسطه در تحت
معالجه است

دیگری زنی است که مراعات حفظ الصحه را
ننموده و چهره اش زرد بوده و خواسته است ظاهر
سازی کند لذا بصورت خود پودر و سرخاب مالیده
و مامورین حفظ الصحه بر حالش آگاهی یافته و
محبوس دارالمجانین شده است

دیگری مامور عمومی است که در سر خدمت و

انجام دادن وظیفه خود چرت زده است مشارالیه را بدارالمجانین آورده و فقط بمطالعه کتابی که در احوال سکها نوشته شده است او را بوظیفه خود آگاه مینمایند

در ضمن فصول این کتب ثابت مینمایند که این حیوان [سک] نخست اداره نظمیه جامعه بشری را قبول کرده حتی تا اواخر عصر طلایی نیز خدمانی شایان بعالم انسانیت نموده است

این حیوان در ادای وظیفه خود که اغلب در شب است هیچ آتی و دقیقه غفلت و مسامحه ننموده است. و حکایات مختلفی از وفا و صفا و حسن خدمت در قومار اجتماعی بشر بیادکار باقی گذارده و امروزه که دره افتابیش میگویند وظیفه شناسی و حسن خدمت قناعت و بعضی از صفات حسنه از این حیوان در قانون استخدام عمومی اتخاذ شده است در اینجا پیر سؤال نمود آیا رفقای خودمان

در چه حال و کجا هستند ۳۹ گفت برای مایک قسمتی
مخصوصی معین نموده اند . و تعجب در این است
که در بین مایک شخص اجنبی پیدا شده است
پیر با تعجب زیاد پرسید از خودش سؤال کنید
کیست ۳۹ گفت مگویدمن درویشی زاهد و ریاضت
پیشه هستم که در همان حوالی چشمه که جمع شما
تشکیل یافته بود در کلبه محفّری زندگانی میکنم
و در موقعیکه شما بانجا آمدید از وحشت و هراس
بیکی از درختان بالا رفته و پنهان شدم و کلمات و
اثرات سخنان پیر دانشمند در منم اثر نموده و
روحم باشما باین عالم صعود کرد و چون باین عالم
نزول نمودم همان پیشه ریاضت و گوشه گیری از
خلق را اختیار نموده و بگوشه کوهی از جبال لبنان
منزوی شدم . ناکه یکی از مامورین عمومی رسیده
و پرسید کیستی چه میکنی گفتم در این کنج عزلت
بر ریاضت مشغولم و از بنی آدم کناره جسته ام

مامور در غضب شده و گفت یاالمعجب در این جا
هیکلی از عهد جهالت و فترت مشاهده می شود
برخیز برخیز دنیای امروز دنیای اجتماعی و کار
است انفراد بودن و بی کاری مخصوص مردکان است
و مرا بدارالمجانین آورده است

پیر دانشمند نظری ببالای درختی که در کنار
آن چشمه ود نموده و کالبد بی روح در ویش
ژولیده را ببالای درخت درحالتیکه پاهایش آویخته
شده بود مشاهده کرد.

در این ضمن صدای سم اسبانی چند بکوش پیر
رسیده و چون بعقب خویش نظر نمود مستحفظین
سواره و پیاده دارالمجانین را مشاهده کرد که
آنها را محاصره نموده اند پیر اهمیتی نداده و منتظر
سیدن آنها گردید رئیس مستحفظین نزدیک
آمده و مشاهده نمود که تماما بحز پیر کالبدی روح
بنظر می آیند و حس و حرکتی برای آنها محسوس نیست



و بی ترتیب هریک در گوشهٔ باشکال مختلفه
خوفناکی خوابیده اند مشار الیه بغضب اندر شده و
شلاق خویش را بسرو روی چند نفر نواختن گرفت
اما هیچ يك حرکتی ننموده و کوئی روح در کالبد
آنها وجود ندارد

در این ضمن پیر دانشمند بسخن آمده و
گفت اقا جان عصبانی نشوید تامل کنید اینها نه
خواب اند نه بیدار نه مست اند نه هشیار از جامی که
هنوز من و شما لب بر آن نکذارده ایم و بلکه در مغیله
فلاسفه ما هم خطور نکرده آشامیده و سرمست گشته اند
رئیس مستحفظین گفت عجب دیروز دیوانه لال
بودی اکنون دیوانه ناطق شده ائی ولی همان
دیوانگی اول بحالت مناسب تر بود باشو باشو
فضولی موقوف بکمانم چرس زیادی خودت و رفقای
کشیده و آنها را بر سر فرستاده و خودت تماشاچی
شده ائی

پیر اعتنا ننموده و رفقار ا بیدار کرد دیوانگان
بیدار شده خود را در جامعه عهدطلائی و بدست
دژخیمان جاهل نرزیر شلاقهای ظلم و ستم دیدزد

جلد اول باتمام رسید



اخطار

بهموطنان محترم

بیست و دو سال میگذرد که کتابخانه علمیہ مظفریہ
بجامعہ معارف ایران خدمت نموده است کتبی را که تا
بامروز در ایران این کتابخانه طبع و انتشار
داده درجہ اول را احراز نموده است و نظر باینکہ
این کتابخانه در ہر اقدامی پیش قدم بودہ است لذا
این اولین کتاب رومانی را کہ بسبک جدید و اسلونی
نو با قلمی سادہ تحریر یافتہ و تا بحال نظیرش کمتر اشاعہ
یافتہ است بطور ارمغان در این سال نو بہموطنان محترم
تقدیم نموده و امید است مقبول نظر عموم افتد .

کتابخانه مظفریہ

قیمت ۰۲ قران

حمل ۱۳۰۳ در شرکت مطبعہ قناعت بطبع رسید